

آرزوی زوال حکومت‌های متخاصم در کلام دو شاعر «فرخی سیستانی و ناصر خسرو»

دکتر محمدعلی محمدی^۱

چکیده

آرزوی زوال حکومت دشمن و پیروان او در شعر دو تن از بزرگ‌ترین شاعران قرن پنجم مجال انعکاس یافته اما هر کدام بدلیل تفاوت اندیشه مطلب خویش را با هدفی متفاوت از دیگری بیان کرده‌اند. فرخی سیستانی شاعری درباری و شعر او بقصد رضای ممدوح است و بالطبع تحصیل صلات و جوایز هر چه بیشتر. اما از آن سو ناصر خسرو شاعری هدفمند و با ایده‌های والا است. طرح موضوع قیام فاطمیان علیه بنی عباس و حکومت‌های دست نشاندهی آن‌ها بعنوان قسمتی از هدف بزرگ ایجاد حکومت اسلامی و اقامه‌ی عدل و داد در قلمرو اسلام است. در این مقاله موضوع حمله و لشکرکشی سلطان محمود به مصر و نابودی قرمطیان و نیز جهاد فاطمیان بر ضد خلفای بنی عباس مطرح و از بعضی جنبه‌ها با یکدیگر مقایسه شده و به نتایجی در خور منتهی گردیده است.

واژگان کلیدی: فرخی - ناصر خسرو - قرمطیان - بنی عباس - فاطمیان

الف - فرخی

چنانکه می‌دانیم شاعران حرفه‌ای درباری، روان‌شناسانی چیره‌دست بودند و بخوبی می‌دانستند چه مطالبی را در شعر خود ذکر کنند تا ممدوح از آن‌ها راضی و خشنود شود و از این رهگذر بتوانند صله‌های چشمگیر دریافت کنند. شاید از این جهت کم‌تر کسی به پای فرخی سیستانی (متوفی ۴۲۹ هجری) برسد. وی از منویات ممدوح خود نیک آگاه بوده و از عهده‌ی اظهار آن‌ها بر پرده‌ی شعر و کسب رضایت ممدوحانش نیک بر می‌آمده است. مهم‌ترین ممدوح فرخی سیستانی، سلطان محمود غزنوی (متوفی ۴۲۱ هجری) است. محمود در دین تعصبی شدید داشت و بواسطه‌ی عقاید تند خود - و البته تحریکات علمای درباری - با اسماعیلیان دشمنی بیش از حد اظهار می‌کرد. حمله‌ی او به مولتان در سال ۴۰۱ هجری و قتل عام مردم آنجا به بهانه‌ی نابود کردن قرامطه (یوسفی، ۱۳۶۸: ۱۷۱) و سوختن نامه‌ی خلیفه‌ی فاطمی و بقتل آوردن رسول مصر در سال ۴۰۳ (همان، ۱۷۲) و باز قتل عام مردم ری در جمادی الاولی ۴۲۰ به بهانه‌ی واهی غلبه‌ی اهل کفر و ضلالت و باطنیان در آن شهر (همان، ۱۷۴) نمونه‌هایی از این مدعا است. فرخی سیستانی هم این همه ظلم و جنایت را تأیید می‌کند و خطاب به سلطان می‌گوید: «راست خوی تو چو خوی انبیاست». (فرخی، ۱۳۶۳: ۲۰)

این مایه سخت‌گیری و تعصب بر ضد شیعه و اسماعیلیه حتی اگر بقصد جلب رضایت خلیفه‌ی بغداد بوده باشد، باز هم منافای دشمنی ذاتی محمود با شیعیان و اسماعیلیان نمی‌تواند بود. این عبارت معروف سلطان غزنه که «بدین خلیفه‌ی خرف شده نباید نشست که من از بهر قدر عباسیان انگشت در کرده‌ام در همه‌ی جهان و قمرطی می‌جویم و آنچه یافته آید و درست گردد بردار می‌کشند» (بیهقی، ۱۳۷۵: ۲۳۰) گویای این معناست. و از این رهگذر می‌توان دریافت که یکی از آرزوهای بزرگ - هر چند دست نیافتنی - او از بین بردن حکومت فاطمیان مصر بوده است. محمود آرزو داشته که افتخار نابود کردن دولت فاطمیان بنام او ثبت شود؛ بویژه در اواخر حکومت خود که فیل‌های فراوانی از هند آورده بود و به سبب آن فیل‌ها قدرتی بلا منازع یافته بود. بی‌شک اگر خلافت بغداد بر جان خود نمی‌ترسید و به او اجازه‌ی چنین لشکرکشی به مصر می‌داد، سلطان از عهده‌ی این کار یعنی شکست حکومت فاطمیان بر می‌آمد، اما این آرزو جامه‌ی عمل نپوشید و تنها در حد یک رؤیای شیرین باقی ماند. مقصود از بیان مطلب مزبور این است که درباریان و از جمله شعرای درباری از این آرزوی سلطان آگاه بودند.

فرخی این آرزوی رنگین شاه را در شعر خود مجسم کرده و به تصویر کشیده بود و قطعاً شاه هم به مصداق

«وصف العیش نصف العیش» از شعر فرّخی لذّت می برد. تصویری که شاعر از حمله‌ی خیالی سلطان به مصر و وقایع پس از آن می‌دهد، جالب است:

شاه فیل‌هایی را که از هند آورده، به طرف رود نیل بحرکت درمی‌آورد و چندان قرمطی می‌کشد که تا چند سال مسیل رودخانه‌ها به رنگ خون در می‌آید و زنان مصری همگی در عزای کشتگان خود سیاه‌پوش خواهند شد. صحنه‌ی جالب این واقعه قسمت پایانی آنست که خلیفه‌ی فاطمی — آن سگ ملعون — را خسته و بسته جهت به دار کشیدن به غزنه می‌آورد. قبلاً پشته‌های ریگ به مسافت چند میل زیر داری که آماده شده می‌آورند تا مردم پس از اعدام خلیفه‌ی باطنی جسد او را سنگباران کنند. این تجویزی است از فرخی تا آنکه برای هرکسی عبرتی باشد که دیگری مذهب بد نگراید:

ژنده پیلان کز در دریای سند آورده‌ای	سال دیگر بگذرانی از لب دریای نیل
قرمطی چندان کشس کز خون او تا چند سال	چشمه‌های خون شود در بادیه رنگ مسیل
تا زجام سوگواران بر زنان مصریان	همچو زر بخشش تو مست گرداند کفیل
راست پنداری همی بینم که باز آیی ز مصر	درفکنده در سرای ملحدان ویل و عویل
وان سگ ملعون که خوانند اهل مصر او را عزیز	بسته و خسته به غزنین اندر آورده ذلیل
دار او بر پای کرده در میان مرغزار	گرد کرده سنگ زیر دار او چون میل میل
تا چو بردار مخالف سنگ‌ها بی مر شود	اهل بدعت سر بتابند از مخالف قال و قیل

(فرخی، ۱۳۶۳: ۲۲۱)

درجایی دیگر نابودی خدیو مصر و قوم او را امری محتوم می‌داند چنانکه شاهان هند به تیغ سلطان از بین رفتند:

شهان هند را از تیغ او آن رستخیز آمد	که فردا بر خدیو مصر و بر قومش همان باشد
-------------------------------------	---

(همان، ۳۳)

گاه خدا را به خدایی و بزرگیش قسم می‌دهد که معین و نگهدار سلطان باشد و تا ممکن است و پادشاه می‌خواهد، او را عمر دهد تا سلطان در عوض عمری که خدا جهت حفظ دین به او می‌دهد: «در مصر کند قرمطیان را همه بردار». (همان، ۸۲). گویی سلطان عامل فعل و اراده‌ی خداوند است چنانکه شاعر از خداوند می‌خواهد که به بازوی او قرمطیان را از بین ببرد همان‌گونه که کفار را به شمشیر او نابود کرد:

کم کن به قوی بازوی او قرمطیان را	چونانکه به شمشیرش کم کردی کفار
----------------------------------	--------------------------------

(همان)

بنظر می‌رسد محمود مبارزه با اسماعیلیه را مهم‌تر از قتال با کفار می‌دانسته یا لاقلاً اطرافیان و شاعران درباری به وی چنین القا می‌کرده اند؛ چنانکه فرّخی در قصیده‌ای به این معنا اشارت دارد:

ری را بهانه نیست بیاید گرفت پس	وقتست اگر به جنگ کشد سوی ری عنان
اینجا همی یگان و دوگان قرمطی کشد	زینان به ری هزارباید به یک زمان
غزویست آن بزرگتر از غزو سومنات	روزی مگر به سر برد آن غزو ناگهان

(همان، ۲۶۴ و نیز یوسفی، پیشین، ۳۹۵)

علاوه بر سلطان محمود یکی از ندیمان درباری را که همشهری شاعر است، به مبارزه با قرمطیان مفتخر می‌داند و برای او هم آرزو می‌کند که ایشان را نابود کند. وی کسی نیست جز خواجه بوبکر حصیری که بیهقی ازو به عنوان فقیه یاد می‌کند. (بیهقی، ۱۳۷۵: و نیز یوسفی، ۱۳۶۳: ۱۵۱) او همان کسی است که بنا بر نقل بیهقی تا حدّ عربده شراب نوشیده و در آن حالت یکی از چاکران خواجه احمد حسن میمندی وزیر سلطان مسعود را مورد ضرب و شتم قرار

داده بود و بدین وسیله بهانه‌ی انتقام‌جویی بدست وزیر نهاده. (بیهقی، پیشین: ۲۱۰) جالب اینجاست که فرّخی ضمن برشمردن فضایل این بوبکر و مقایسه‌ی صفاتش با امام علی (ع) و خلیفه‌ی دوم، اظهار می‌دارد که او به غزنین است اما قرمطیان از بیمش در مصر اشک خونین می‌بارند:

او به غزنین و به مصر از فزعش قرمطیان از ره دیده‌ی بیارند همی خون جگر

و به سبب این اعتقادش اورا اهل بهشت می‌داند. (فرّخی، پیشین: ۱۷۲)

در جای دیگر باز ضمن آنکه بیم قرمطیان را از او با وجود مسافت زیاد یادآور می‌شود، همان آرزویی را که برای سلطان محمود داشته، برای این همشهریش هم از خدا می‌خواهد. ی‌عنی عمری دراز تا خانه‌ی قرمطیان را از اساس نابود کند:

مرد بیدین را از هیبت توهش برود
جاودان زی و همین رسم و همین عادت دار
گر میان تو و او بادیه باشد هشتاد
خانه‌ی قرمطیان را بفکنن لاد ز لاد
(همان، ۴۶)

و سرانجام در مرگ سلطان محمود تأسف می‌خورد که این واقعه موجب شادی قرمطیان می‌شود و از سنگسار و به دار کشیدن رهایی می‌یابند:

آه و دردا که کنون قرمطیان شاد شوند
ایمنی یابند از سنگ پراکنده و دار
(همان، ۹۱)

و یقیناً این مطلب هم از باب مدهانه نسبت به بازماندگان است.

ب- ناصر خسرو

اما از جانب دیگر در اواخر همین قرن (قرن پنجم) ناصر خسرو قبادیانی را می‌بینیم که بعنوان بزرگ‌ترین حامی مذهب اسماعیلی در ایران مطرح است و از مذهب تشیع (بطور عام) و مذهب اسماعیلیه (بطور خاص) در حدّ جان دفاع می‌کند. وی که با دربار غزنه در اوان جوانی ارتباط داشته و بعدها فراز و فرودهای آن حکومت را نیز شاهد بوده و نیز پیش از سفر حج در دربار سلجوقیان در مرو که مقرر حکومت چغری بیک داوود بن میکائیل بوده، به کار اشتغال داشته. (زرین کوب، ۱۳۷۲: ۸۷۰ و تقی زاده، بی تا، ۱۷) با آگاهی کامل از اوضاع و احوال دربار و مذهب غالب در خراسان، به مذهب اسماعیلیه گراییده و درست به همین دلیل در عقاید خود استقامت کم نظیری دارد و جز آنچه را که از دریچه‌ی اسماعیلیه می‌بیند باطل می‌شمرد و «چقدر تفاوت بود میان ناصر خسرو با این درجه اهتمام که گامی برخلاف معتقدات خود بر ندارد با کسانی که به قول وی چون باد گردنده و ستورانی در پس آب و گیاه بودند.» (یوسفی، ۱۳۷۸: ۴۹۷)

بر طریق راست رو چون باد گردنده مباش
گاه با باد شمال و گاه با باد صبا
(ناصر خسرو، ۱۳۶۸: ۱۲۴)

آب ار بشودتان به طمع باک ندارید
مانند ستوران سپس آب و گیایید
(ناصر خسرو، بی تا، ۱۲۴)

این استواری عقیده را می‌توان در موضوع دشمنی ناصر خسرو با خلافت عباسی و دست نشانندگان آن‌ها یعنی سلاجقه دریافت؛ چنانکه همین معنا از اعتقاد تامّ وی به خلافت فاطمیان مصر قابل ادراک تواند بود. به عبارت دیگر همانطور که عباسیان خود را جانشینان واقعی پیامبر می‌دانستند، اسماعیلیه و از جمله ناصر خسرو خلافت حقیقی را از آن فاطمیان می‌دیدند تا جایی که ناصر خسرو دین را به جسمی تشبیه می‌کند که سر آن فاطمیان محسوب می‌شوند:

ای پسر دین محمد بمثل چون جسدیست که بر آن شهره جسد فاطمیان همچو سرنند
(همان، ۶۶)

و اصولاً از فاطمیان - که به نظر او سزاوار ثنا و صلواتند - به عنوان فرزندان شایسته پیامبر یاد می‌کند و پیامبر را پدر آنها می‌داند:

تا جای پدر باز ستانند ز دیوان آن‌ها که سزای صلواتند و ثناوند
(همان)

آنچه در غربت و تنهایی دره‌ی یمگان دل ناصر خسرو را با همه‌ی ناملایمات گرم می‌کند و انگیزه‌ی ادامه‌ی حیات به او می‌دهد، امید به آینده‌ای بهتر است؛ آینده‌ای که در آن حکومت عباسیان به باد فنا می‌رود و حکومت فاطمیان جای آن‌ها را می‌گیرند و به عدالت حکم می‌رانند و زمین را به عدل می‌آریند.

ناصر خسرو تصویری ناپسند - و البته حقیقی - از حکومت عباسیان و مفسدگی که در قلمرو فرمان ایشان از بغداد تا خراسان واقع می‌شود بدست می‌دهد و بدین سبب کینه و بغض خود را نسبت به ایشان ابراز می‌دارد. دشمنی و عناد او با خلفای عباسی تا آنجا پیش می‌رود که حتی در وجود زاغ، پرهای سیاه را از این جهت که به رنگ شعار عباسیان است، نشان ادبار و کفر و نفاق می‌بیند:

نشان مُدبریت این بس که هرگز چو عباسی نشویی طیلسانت
(ناصر خسرو، ۱۳۶۸: ۲۱۷)

و نیز در وصف بهار:

معزول گشت زاغ چنین زیرا چون دشمن نیریه‌ی زهرا شد
کفر و نفاق از وی چو عباسی بر جامه‌ی سیاهش پیدا شد
(همان، ۳۳۹)

ضمناً شعار فاطمیان برخلاف عباسیان، سپید بود و ناصر خسرو از این مطلب با افتخار یاد می‌کرد:

ارجو که سخت زود به فوجی سپیدپوش کینه کشد خدای زفوجی سیه سلب
(همان، ۳۳۹)

ناصر خسرو حدیثی را که متضمن فرصت توبه ت روز قیامت است، موافق مشرب اسماعیلی و در جهت اثبات وقوع قیام فاطمیان تأویل می‌کند. حدیث مزبور به صورت‌های مختلف نقل شده از جمله:

انْ بِالْمَغْرِبِ بَاباً مَفْتُوحاً لِلتَّوْبَةِ مَسِيرَةً سَبْعُونَ سَنَةً لَا يُغْلَقُ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ نَحْوِهِ لَا تَزَالُ التَّوْبَةُ مَقْبُولَةً حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنَ الْمَغْرِبِ» (فروزانفر، ۱۳۶۱: ۹-۱۲۸)

وی شمس را در حدیث فوق به وجود خلیفه‌ی فاطمی (المستنصر) و برآمدن آن از جانب مغرب را به قیام فاطمیان تأویل می‌کند. درجایی این قیام را بسیار نزدیک می‌داند:

بس نمانده ست کافتاب خدای سربه مغرب برون کند زحجاب
(ناصر خسرو، پیشین: ۲۹)

و در جایی دیگر ادعا می‌کند که همگان برای قیامش به درگاه خدا دست دعا برداشته‌اند. یارب:

آن شمس که روزیش برآری تو ز مغرب از فضل تو خواهند مرو را به دعانند
(تقی زاده، ق ۱۱۴ و ناصر خسرو: ۴۳)

ناصر خسرو از روزگار خود که بدی‌ها و جهل و نافرمانی در آن غلبه دارد، به شب دین تعبیر می‌کند:

همچو شب دنیا دین را شبست ظلمتش از جهل و زعصیان سحاب
(ناصر خسرو، ۱۳۶۸: ۱۴۱)

روزگاری که خانه‌ی خمّار آباد و منبر و مسجد، خراب است؛ مطرب توانگر و قاری فقیر. حاکم در عیش و عشرت بسر می‌برد و شگفت نیست که در نیم‌شبان «بانگ و فغان کلاب» بگوش برسد. اما روز آن شب که از دید ناصر خسرو زود فرا خواهد رسید، زمان قیام فاطمیان است که خورشید از مغرب سر می‌زند:

گاه سحر بود کنون سخت زود برزند از مغرب تیغ آفتاب

(همان، ۱۴۱)

ناگفته نماند که بنا بر آرزوی او اولین جایی که به تسخیر فاطمی درمی‌آید، مکه است:

چون بشنوی که مکه گرفتست فاطمی بر دلت دل بیارد و بر تنت تاب و تب

(تقی زاده، پیشین: ۴۳)

اما حوادثی که قیام فاطمیان بدنبال دارد، در خور تأمل است. ناصر خسرو در این باب تصاویری هر چند بریده و مقطع ولی جالب بدست می‌دهد و آثار مبالغه در بعضی از آن‌ها مشهود است. البته این هم به دلیل اعتقاد تامّ وی به خلیفه‌ی فاطمی است. این تصاویر بقرار ذیل است:

۱- رخساره‌ی دین تازه می‌شود و مشکلات و سختی‌های شیعه‌ی حق آسان می‌گردد.

۲- گردن بیخردان در زیر رکاب و علم فاطمی خرد خواهد شد.

۳- خاک خراسان از خون دل دشمن جاهل خضاب می‌شود.

۴- باطل به وجود حق کر و کور می‌شود.

۵- خلیفه‌ی فاطمی حق پیامبر را از عباسیان طلب می‌کند.

۶- او خاک زمین از بغداد تا حلب را به خون دشمنان رنگین می‌کند.

۷- هنگام قیام خلیفه‌ی فاطمی (المستنصر) همه‌ی جهان از پریشانی و جنگ به صلح می‌آیند.

۸- خلیفه عباسی فرزند خود را در پای خلیفه‌ی فاطمی قربانی خواهد کرد.

۹- نیام شمشیر خلیفه‌ی فاطمی، سرجاهلان خواهد بود.

۱۰- آب دجله از خون دشمنان اهل بیت پیامبر سرخ خواهد شد.

۱۱- شهر بغداد خیر مستنصر می‌شود.

۱۲- بناهای عباسی ویران و بجای آنها بناهای فاطمی ساخته می‌شود.

۱۳- دشمنان در خور کردارشان به جزا می‌رسند.

۱۴- فرودستان را مقام می‌بخشند.

۱۵- آب دریا راه عدل، گلاب ناب می‌کنند و خاک صحرا را مشکبار. (مینوی، پیشین: ۴۳۳ و ۱۴۱)

تصوّراتی که ناصر خسرو از قیام فاطمی دارد، به اغلب احتمال تحت تأثیر تعلیمات یا القّاتی بوده که در مصر برای او حاصل شده؛ همچنین ظلم و ستمی که از جانب حکومت در حق او یا دیگر مردمان می‌رفته و او شاهد آن‌ها بوده، در رسوخ عقیده‌اش در باب نجات‌بخشی فاطمیان مؤثر بوده است. اما واقع مطلب این است که فاطمیان انسان‌های آرمانی عدالت‌گستری نبودند که بتوانند جهان اسلام را پر از عدل و داد کنند. آن‌ها از نظر شیوه‌ی حکومتی تفاوت چندانی با بنی‌عبّاس نداشتند. اگر ناصر خسرو بنا به نوشته‌ی استاد زرین کوب:

«بیشتر از سه سال [در مصر] مانده بود با آن ذهن حقیقت‌جویی که داشت بی شک آنچنان تاپایان عمر مفتون فاطمیان نمی‌ماند. لابد خیلی زود درمی‌یافت که خلیفه در همه جا خلیفه است و ظاهر- و گر چند بنام باطن تعمید شود - همچنان ظاهراست. توقّف بیشتری در مصر اگر برایش دست می‌داد بی‌شک دیده‌ی حقیقت‌جویی او را می‌گشود و شاید در آن صورت نه آن تعصّب و خشونت باطنی‌گری در وجود او باقی می‌ماند.» (زرین کوب، ۱۳۷۲،

و نه دیگر با افتخار و صدای بلند ادعا می‌کرد:

فاطمیم فاطمیم فاطمی
تا تو بدری ز غم ای ظاهری
(مینوی، پیشین: ۵۵)

و هرگز فاطمیان را «به مثل» سردین محمد و امامان برحق و پسران علی و مه و پروین و ستاره‌ی سحر و سودمند همچون شکر (همان، ۶۶-۶۷) و راهبران امت و جگر نبی و علی و آفتاب آل پیمبر (تقی زاده پیشین: ۴۳) نمی‌خواند. با این حال نباید از یک نکته غافل بود و آن اینکه جوینده‌ی حق هر چند براه خطا رفته باشد، با جویای باطل که به آن نایل شده، یکسان و برابر نیست؛ چنانکه امام علی (ع) می‌فرماید: «فلیس من طلب الحق فأخطأه کمن طلب الباطل فأدرکه». (صبحی صالح، بی‌تاریخ: ۹۴) هر چند ناصر خسرو در شناخت چهره‌ی واقعی خلفای فاطمی دچار اشتباه شده و از ایشان در ذهن خود تصاویری مغایر با حقیقت دارد و آمال و آرزوهای خویش را در وجود آن‌ها متجلی می‌بیند، به هیچ وجه نباید آرزوهای او را در باب قیام فاطمیان و برچیدن بساط بنی عباس - و بالطبع سلجوقیان - با ادعای فرخی در خصوص لشکرکشی سلطان محمود به مصر و نابودی قرمطیان همسنگ دانست. آرزوی اولین، قسمتی از یک هدف ایدئولوژیک بود و پیش‌بینی این دیگر، تنها سخنی موافق میل ممدوحان.

نتیجه‌گیری:

از مقایسه‌ی سخن فرخی و ناصر خسرو در باب نابودی قرمطیان و برچیده شدن حکومت عباسیان و اذتاب ایشان به نتایج زیر دست می‌یابیم:

- ۱- آنچه فرخی اظهار داشته، تنها تصویری از یک رویای رنگین بوده که در ذهن سلطان محمود و اطرافیان او می‌گذشته و سخنی بوده برای پسند ممدوحان.
- ۲- تصویر فرخی از حمله به مصر و نابودی تمام قرمطیان تنها متضمن تملق است؛ در حالی که از آن ناصر خسرو جزئی از یک برنامه‌ی دراز مدت جهت برپایی عدل و داد در قلمرو اسلام است.
- ۳- برای جلب توجه خواننده، در هر دو تصویر مبالغه‌های غیرواقعی دیده می‌شود. در شعر فرخی چندان خون قرمطی به زمین ریخته می‌شود که تا سال‌ها مسیل رودخانه‌ها چشمه‌های خون می‌شود. در شعر ناصر خسرو آب دجله از خون دشمنان اهل بیت به رنگ خون می‌آید. نیز به واسطه‌ی قیام فاطمیان و اقامه‌ی عدل، آب دریا گلاب و خاک صحرا مشکبار خواهد شد. همچنین خاک بغداد تا حلب و نیز خراسان به خون دشمنان رنگین خواهد شد. در مجموع مبالغه‌های ناصر خسرو بیش از فرخی است.
- ۴- شعر فرخی فاقد ایمان و عقیده است؛ در حالی که ایمان و اعتقاد در شعر ناصر خسرو موج می‌زند.
- ۵- آرزوهای هیچ یک از شعرای مورد نظر ما عملی نشد.

فهرست منابع:

- ۱- بیهقی، ابوالفضل، *تاریخ بیهقی*، توضیح خلیل خطیب رهبر، تهران، چاپ پنجم، انتشارات مهتاب، ۱۳۷۵
- ۲- تقی‌زاده، حسن، *دیوان ناصر خسرو*، تهران، دنیای کتاب، بی‌تاریخ.
- ۳- زرین کوب، عبدالحسین، *باکاروان حله*، چاپ هفتم، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۷۲
- ۴- صبحی صالح، *تصحیح نهج البلاغه*، بی‌تاریخ، قم، افست دارالهجره
- ۵- فرخی سیستانی، *دیوان*، تصحیح دکتر محمد دبیر سیاقی، سوّم، تهران، کتابفروشی زوار ۱۳۶۳-
- ۶- فروزانفر، بدیع‌الزمان، *مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی*، چاپ سوّم، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲
- ۷- یوسفی، غلامحسین، *برگ‌هایی در آغوش باد*، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۷۸
- ۸- یوسفی، غلامحسین، *فرخی سیستانی*، چاپ دوم، تهران انتشارات علمی، ۱۳۶۸
- ۹- یوسفی، غلامحسین، *کاغذ زر*، تهران، انتشارات یزدان، ۱۳۶۳

ABSTRACT

The Desire For The Decline Of The Enemy's Rule From The Viewpoint Of Two Poets

The Desire For The Decline Of The enemy's rule has been manifested in the Poems of two of the greatest Iranian Poets of the fifth century(H);The two Poets,however,expressed their desires with different purposes .Farokhi Sistani was a royal court Poet and his poem were aimed to please his extolled master for the sake of receiving more prizes and wealth,Consequently.On the other hand Naser Khosrow was an aimful poet of subime ideas.The plot of Fatemids uprising against Abbassids and their pappet local government was part of the great ideal of establishing an Islamic government and administering justice throughout the Islam world.

The present study has investigated into such events as Sultan Mahmood ghaznavi's sending troops to Egypt and Suppressing carmethians,as well as Fatemids'uprising against Abbassids ,and has compared these events as regards different aspects and has achieved some significant conclusion.

Key word: Farrokhi Sistani - Naser khosrow - Carmethians- Abbassids - Fatemids



هفتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی

www.anjomanfarsi.ir